

پیشگامانِ علماتِ دینی  
آفاقِ علمِ انسانی

# نقد ادبی

● حافظ و کاسه گرفتن و کاسه زدن / دکتر محمد جعفر محبوب

## و رسم کاسه گرفتن و کاسه زدن

ساقی به صوت این غزل کاسه می گرفت می گفتم این سرود و می ناب می زدم در سال ۱۳۶۸ خورشیدی، بسیاری از محققان ایرانی و غیرایرانی درباره‌ی خواجه شیراز و غزلیات او کتاب‌ها و گفتارهای فراوان نوشتند که بسیاری از آن‌ها مفید بود. این انتشارات و نوشته‌ها و گفته‌ها چندان بود که گروهی «حافظ بس» اعلام کردند و بنده در آن سال کوشیدم تا آن جا که مقدور اوست از آنچه انتشار یافته است استفاده کند.

با این احوال مطلبی روشن و قانع کننده در تفسیر و توضیح بیتی از دیوان خواجه را در آن نوشته‌ها نیافت و چون استادش شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر در دوران تحصیل او را بدین نکته راه نموده بود، بر آن شد که این امانت را به آیندگان بسپارد.

این شرح مربوط است به بیت هفتم از غزل شماره ۳۲۰ دیوان حافظ چاپ شادروانان علامه قزوینی و دکتر غنی بدین مطلع:

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم      نقشی به یاد روی تو بر آب می زدم  
در این غزل بعضی بیت‌های دیگر نیز هست که کم و بیش به شرح و تفسیر نیاز دارد  
مانند بیت سوم:

هر مرغ فکرکز سر شاخ سخن بجست      بازش ز طره توبه مضراب می زدم  
و بیت ششم:

نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم بر کارگاه دیده بی خواب می زدم  
اما در باب این بیت‌ها در آنچه نوشته شده است می توان مطالبی یافت، از این روی ما  
به شرح همان یک بیت اکتفا می کنیم و آن این است:

ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت می گفتم این سرود و می ناب می زدم  
این بیت موقوف المعانی است و معنی آن جز به بیت بعد - که مضمون سرود خواجه  
را می رساند - تمام نمی شود گو این که بیت بعدی احتیاج به شرح و تفسیری ندارد. بیت  
بعد این است:

خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کام بر نام عمر و دولت احباب می زدم<sup>۱</sup>  
بنابراین نخستین نکته در شرح این بیت آن است که باید آن را همراه بیت بعدی  
خواند. مشکل اصلی در بیت، معنی مورد نظر حافظ در ترکیب «کاسه گرفتن» است. گو  
این که در همین بیت «گفتن» به معنی آواز خواندن آمده است و خواننده آن به تصریح  
غزل خود حافظ است که سرودی می خوانده و می ناب می زده است. متن سرود وی نیز  
این بوده که (در آن شب) وقت حافظ خوش بوده و فال مراد و کام بر نام عمر و دولت  
احباب می زده یعنی دوام عمر و بقای دولت احباب فال مراد وی بوده و ساقی، به صوت  
این غزل، وی را کاسه می گرفته است.

استاد شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری در شرح ترکیب کاسه گرفتن در جلد دوم  
دیوان حافظ خویش چنین آورده است:

۱. شراب در کاسه ریختن که شغل ساقی است.

۲. ادای احترام و تهنیت... در این بیت اشاره ای است به یک رسم مغولی که در زمان  
زندگی حافظ متداول بوده و آن کاسه گرفتن یا کاسه داشتن است که نزد مغولان علامت  
تکریم و احترام و اظهار مرحمت یا ارادت بوده است که از جانب بزرگی نسبت به  
کوچکتری یا به عکس انجام می گرفته است و در تواریخ آن زمان مکرر به این رسم  
برمی خوریم.<sup>۲</sup>

آن گاه استاد بزرگوار شواهد متعدد از تاریخ های مغول، مانند تاریخ مبارک غازی،  
ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، تحریر تاریخ و صاف (نه متن آن) و ظفرنامه تیموری

۱. این بیت در نسخه خانلری بدین صورت آمده است:

خوش بود حال حافظ و فالی به بخت نیک  
تغییر نخستین مصراع در بحث ما هیچ تأثیری ندارد.

۲. دیوان حافظ استاد خانلری، ج ۲، بعضی از لغات و تعبیرات: ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶.

آورده‌اند که در تمام آن‌ها کاسه گرفتن به «علامت تکریم و احترام و اظهار مرحمت یا ارادت از جانب بزرگی به کوچکتری یا به عکس» آمده است، اما در هیچ یک از این موارد کاسه گرفتن و فال مراد زدن، یا در حقیقت به مراد رسیدن از راه کاسه گرفتن نیامده است.<sup>۱</sup>

آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در حافظ نامه عین‌گفتار استاد را نقل کرده و شرح ذیل را بدان افزوده است:

حافظ یک بار دیگر هم کاسه گرفتن را به کار برده است:  
به بزمگاه چمن شو که خوش تماشایی است

چو لاله کاسه نسیرین و ارغوان گیرد  
معنای بیت: ساقی همراه با خواننده شدن این غزل من برای حریفان می می ریخت، یا:  
هنر مرا احساس می کرد و رفتاری حاکی از تهنیت و احترام از خود ظاهر می ساخت.<sup>۲</sup>

آقای حسینعلی ملاح در دو جای کتاب حافظ و موسیقی از راهی دیگر به شرح این بیت پرداخته‌اند. ایشان «کاسه» را یکی از آلت‌های موسیقی دانسته‌اند (که البته هست) و نخست در شرح آن آورده‌اند:

«کاسات که جمع کاسه است نوعی ساز ضربی است. کاسه گرفتن به تصوّر بنده اصول بر لب پیاله زدن با سر انگشتان است که به ضرب گرفتن بر پشت کاسه نیز اطلاق می شود یعنی ساقی به آوای ترانه‌ای که می خواندم بر کاسه یا پیاله شراب ضرب می گرفت و من هم ضمن خواندن یا «گفتن» این سرود می ناب می زدم...»<sup>۳</sup>

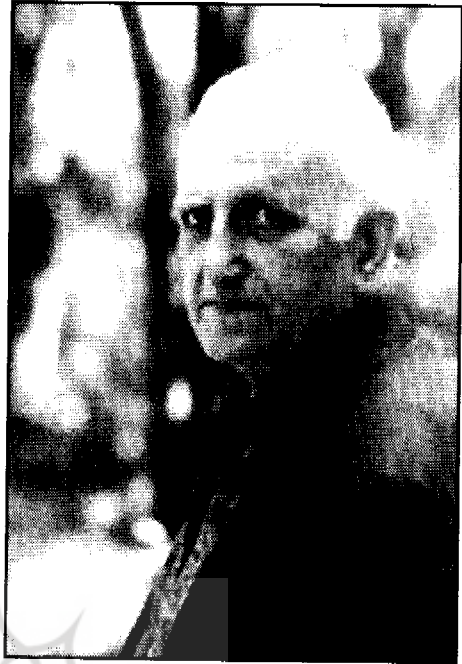
۱. مانند: «امیر محمد سام پیش امیر بوجای آمد. او را در کنار گرفت و گفت... می باید که در حصار بگشایی... امیر بوجای شراب طلبید و محمد سام را کاسه داشت و مجموع امرا را فرمود تا او را کاسه گرفتند و او را جامه پوشانید. (ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، ص ۳۸)».

نیز: در ظفرنامه تیموری در واقعه فتح شیراز و کشته شدن شاه منصور به دست سپاهیان تیمور چنین آمده است: امرا و ارکان دولت به رسم تهنیت الجامیشی کرده... به قاعده و عادت معمول سرود می گفتند و زانو زده (تیمور را) کاسه داشتند. (ظفرنامه تیموری، ص ۲۳) - همان مأخذ، ص ۱۲۱۶.

در آخرین شاهد رسم سرود گفتن به همراه کاسه گرفتن در حال زانو زدن نیز آمده است. شواهد دیگر این کار را در جلد دوم دیوان حافظ استاد خانلری (ص ۱۲۱۵) ملاحظه کنید.

۲. بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ نامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۹۳۵ - ۹۳۶، شرح غزل ۱۶۲.

۳. حافظ و موسیقی، از حسینعلی ملاح، انتشارات هنر و فرهنگ، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۴۷.



● دکتر محمد جعفر محبوب

در جای دیگر کاسه گرفتن را در عُرف اهل لغت به معنی توقیر و احترام گرفته و گفته‌اند نزد اهل موسیقی کلمه‌ای است ترکیبی در معنای قریب به ضرب گرفتن. سپس دو شاهد با ارزش از جامع التواریخ رشیدی آورده‌اند بدین شرح:

«... می‌خواهم که پادشاه تاتار... را کاسه گیرم به صد گوسپند و ده مادیان و صد اوندورقمیز» (از صفحه ۲۶۱ جامع التواریخ) و نیز: «حکایت این بوره چنان بود که او را به سیزده سالگی از تنگقوت اسیر آورده بودند و در اردو گاو و گله چرانیدی. روزی چنگیزخان جانور می‌انداخت. او را دید کلاه خود بر سر چوبی نهاده و در خدمتش ایستاده کاسه می‌گرفت. چنگیزخان پرسید که چه می‌کنی و این چیست؟ جواب داد که پسر غارت آورده تنگقوتم و از تنهایی ملول می‌شوم، کلاه بر سر چوب نهاده‌ام و می‌گویم: از ما دو یکی بزرگ باشد، و کلاه به بزرگی اولی، تا من خدمت کنم، چنگیزخان را آن سخن خوش آمد...»<sup>۱</sup>

چون ذهن آقای ملاح معطوف به معنی کاسه گرفتن در موسیقی بوده، علت نقل این حکایت را از جامع التواریخ رشیدی نیاورده‌اند (یا در کتابی که از آن نقل فرموده‌اند نبوده

۱. همان کتاب: ۲۸۷ - ۲۸۸ به نقل از: مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ به کوشش دکتر منصور رستگار، چاپ ۱۳۵۰ خورشیدی.

است.)

نقل این حکایت به مناسبت خوش آمدن چنگیزخان از این «بوره» و کار او و برکشیدن و منصب دادن بدو است. وی نیز از این خدمت کردن و کاسه گرفتن چیزی جز همین نمی خواسته است که در لباس خدمت گزاران از مخدوم خویش مراد یابد.

اظهار نظر درباره کاسه و کاسه گرفتن و کاسه زدن از نظر موسیقی از حدود صلاحیت بنده خارج است و ممکن است کاسه گرفتن معنی ضرب گرفتن بدهد. اما آنچه به نظر مخلص می رسد این است که اولاً کار ساقی کاری دقیق و مستلزم توجه بسیار و دانستن وضع و ظرفیت حاضران مجلس و باده پیمودن بدیشان به صورتی است که کسی زیاده تر از آنچه لازم است ننوشد و عربده نکند و دیگری از حاضران «عقب» نماند و توجه به این نکات در عین ریختن می در جام و تقدیم آن به حاضران دیگر مجالی برای ضرب گرفتن او باقی نمی گذارد، خاصه آن که این کار مقتضی شغل او نیست و گاه ممکن است خلاف ادب نیز دانسته شود.

ثانیاً این کاسه (و نیز لفظ قدح که در شعر حافظ آمده است) ظرفی است کوچک که حتی اگر پُر از می نیز بوده است می توانسته اند محتوی آن را یک باره بنوشند و چنین ظرفی قابل آن نیست که بر پشت یا لب آن ضرب بگیرند. ساقی نیز عادتاً چنین فرصتی نداشته است.

ثالثاً ایشان برای کاسه گرفتن شاهی از شعر فارسی نیاورده اما دو شاهد، یکی برای «کاسه گاه» به معنی نقاره خانه و دیگری برای کاسه زدن به معنی نوازنده کاسه نقل کرده اند. نقاره و نقاره خانه که از موضوع بزم آرایینی و غزل عاشقانه خارج است. کاسه زن نیز به معنی کوس نواز است و بیت مسعود سعد که نقل شده به صراحت معنی رزمی دارد:

ز بهر مفرعیان تاج شاه چین بستان      ز بهر کاسه زنان تخت میر [روم] بیار  
بنابراین به نظر بنده تعبیر کاسه گرفتن در شعر خواجه به معنی ضرب گرفتن ساقی بر لب یا پشت کاسه شراب محلّ تأمل است.

\*\*\*

تا آن جا که به نظر بنده رسیده این است تمام مطالبی که در شرح این بیت آورده اند. درباره نوشته آقای ملاح نظر خود را اظهار داشتیم، اینک به نقد آنچه از استاد خانلری و آقای خرمشاهی آمده است می پردازیم:

استاد خانلری در معنی ترکیب «کاسه گرفتن» در فقره اول آن را به معنی شراب در

کاسه ریختن که شغل ساقی است گرفته‌اند. البته شراب در کاسه ریختن شغل ساقی است و با «کاسه گرفتن» نیز ملازمه دارد چه معقول نیست که ساقی پیمانۀ خالی را در برابر کسی بگیرد، اما این که کاسه گرفتن را به معنی پر کردن کاسه و ریختن شراب در آن بگیریم مورد تردید است چون این معنی را در میان معنی‌های متعدد مصدر گرفتن نمی‌توان یافت. باقی می‌ماند فقرهٔ دوم، یعنی ادای احترام و تهنیت، که البته درست است و شواهد متعددی که استاد برای آن آورده‌اند این نکته را به اثبات می‌رساند. اما حافظ در این جا می‌گوید که ساقی به صوت این غزل برای من کاسه می‌گرفت و من بدین کار اوفال مراد و کام بر نام عمر و دولت احباب می‌زدم یعنی چنین می‌پنداشتم که مراد و کام من که بقای عمر و دولت احباب باشد حاصل شده است و این معنی اخیر از «ادای احترام و تهنیت» خارج است.

آقای خرمشاهی نیز در معنی بیت گفته‌اند: ساقی همراه با خواننده شدن این غزل من برای حریفان می‌ریخت، یا هنر مرا احساس می‌کرد و رفتاری حاکی از تهنیت و احترام از خود ظاهر می‌ساخت.

ایشان ضمیر (م) در کلمهٔ «غزلم» را ضمیر ملکی گرفته و آن را «این غزل من» معنی کرده‌اند. بنده نظری دیگر دارد و معتقد است که معنی مصراع اول چنین است: ساقی به صوت این غزل، مرا (= برای من) کاسه می‌گرفت...

در این صورت بخش دوم گفتهٔ ایشان یعنی «برای حریفان می‌ریخت» نیز منتفی می‌شود چه در بیت به تصریح یا تلویح هیچ اشاره‌ای به حریفان نشده است خاصه آن که کاسه گرفتن ساقی را برای خود حافظ بدانیم نه حریفان.

اما باقی مطلب، یعنی مصراع دوم بکلی فرو گذاشته شده است. ممکن است که در معنی این مصراع مشکلی وجود نداشته باشد اما معنی آن از یک سو به مصراع اول و از سوی دوّم به بیت بعد می‌پیوندد و اگر برای مصراع نخستین، معنی آقای خرمشاهی را قبول کنیم هیچ معلوم نیست که آن معنی چگونه به مطالب بعدی می‌پیوندد.

\*\*\*

استاد بنده، شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر می‌فرمود «تاریخ و صاف با همهٔ تصنع و تکلف، و اشکالی که در مطالعهٔ آن هست، متضمن بعضی مطالب است که آن‌ها را در هیچ منبع دیگر - اعم از تاریخ‌های مغول یا دیگر کتاب‌ها - نمی‌توان یافت.» یکی از این نکات که شرح تفصیلی آن به تاریخ و صاف انحصار دارد، همین کاسه گرفتن است. مؤلف این مطلب را در شرح زندگی خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی، برادر

علاءالدین عطاملک جوینی نویسنده تاریخ جهانگشای جوینی، و ممدوح شیخ اجل سعدی باز می‌گویند. اما پیش از رسیدن به قول و صاف درباره او باید بگوییم که این خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان از رجال بزرگ قرن هفتم هجری است و او و پدران و پسرانش همه دارای مشاغل مهم بوده‌اند و خواجه شیراز که یک قرن پس از وی می‌زیسته، ظاهراً به احوال و آثار این خواجه شمس‌الدین عنایت خاص داشته است و دلیل این تمایل بدو آن است که غزل معروف خواجه به مطلع:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

استقبال غزلی است از خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان، و چون این غزل چاپ نشده است و در دست‌رس همگان نیست و من آن را از مجموعه‌ای که حاوی قدیم‌ترین دست‌نویس دیوان عبید زاکانی و قدیم‌ترین غزل‌های حافظ (۴۰ غزل) است برداشته‌ام، برای مزید فایده آن را به خوانندگان پیش‌کش می‌کنم و بعد بر سر مطلب می‌روم:

لصاحب السعید شمس‌الدین:

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
بشکفت گل‌های وصل از خار هجران غم مخور  
گر چو گردون از بد دوران او سرگشته‌ای  
آید این سرگستگی روزی به پایان غم مخور  
در خم چوگان غم چون گوی سرگردان مباش  
هست هم در حال آنده، حال گردان غم مخور  
هر غمی را شادابی در پی بود دل شاد دار  
هیچ دردی نیست کو را نیست درمان غم مخور  
بی سحر هرگز نماند شام، بی صبوری مکن  
هر چه دشوار است روزی گردد آسان غم مخور  
چنان که ملاحظه می‌شود یک مصراع از این غزل به درستی و مصراعی دیگر (هیچ دردی نیست...) با اندک تغییر در شعر خواجه انعکاس یافته و علاوه بر این روح غزل حافظ همان روح غزل خواجه شمس‌الدین است.

\*\*\*

استاد شادروان در ضمن درس تاریخ ادب فارسی در قرن هفتم هجری (در آخرین سال دوره لیسانس) فرمود: مغولان را مشروبی مست کننده بوده است که آن را از شیر



(اسب و شتر) می ساختند و قمیز می نامیدند و در مجالس سور و سرور آن را به کار می بردند و یکی از رسوم آنان، کاسه گرفتن بوده است و آن چنان بوده که کسانی (بیشتر حاجت مندان) کاسه‌ای پر از این نوشابه می کرده و در برابر شاه یا امیر یا کسی که از او حاجت می خواستند زانو می زدند و این کاسه را بدو تقدیم می داشتند.

اگر طرف ایشان این کاسه را از دست او می گرفت نشان برآمدن حاجت و برآوردن خواست وی بود و اگر آن را نمی گرفت و از آن روی برمی گرداند نشان آن بود که به کاسه گیرنده لطفی ندارد و با برآوردن نیاز وی موافق نیست.

آنچه گفته شد از مجموعه مطالعات وسیع آن بزرگ مرد در تاریخ مغول فراهم آمده بود. اما آنچه در تاریخ و صاف آمده چون با انشایی دشوار نوشته شده می کوشم تا بخشی از آن را نقل به معنی کنم و بخشی دیگر را از همان منبع با حذف یا تغییر واژه‌های دشوار بیاورم.

ظاهراً شمس‌الدین صاحب دیوان بر اثر سخن چینی‌ها و سعایت‌های مردی مفسد به نام مجدالملک یزدی که برکشیده وی بود و نمک به حرامی می کرد مغضوب خان مغول شد. چندی بعد خان با وی بر سر مهر آمد و گفت «بوده و نابوده گناه تو را بخشیدم و بر قدمت خدمت ابقا رفت و شغل معهود مقرر داشته آمد...» شمس‌الدین مضمون خطاب ملک را به اکتاف ولایات فرستاد و نیز نامه‌ای پیش برادرش صاحب علاء‌الدین فرستاد و در ضمن آن گفته‌های ایلخان را بدین صورت ترجمه کرد که «روزها باشد تا به تواتر اخبار تغیر عنایت ما لذت خواب و خور بر تو منقّص و مکدر مانده، اکنون از این جا در خدمت من مست شده به خانه رو و امشب با دلی فارغ زود بخسب و دیر برخیز...»

با آن که بر اثر این اظهار لطف ایلخان قدری از نگرانی شمس‌الدین کاسته شد اما مجدالملک همچنان در کار سعایت و شیطنت می کوشید. و می خواست دودمان او را براندازد و از هیچ گونه اهانتی نسبت به شمس‌الدین فروگذار نمی کرد و آن بزرگ مرد هیچ گونه آثار عجز و انفعال از خود نشان نمی داد. حکایت کرده‌اند که روزی ایلخان صاحب را احضار کرده بود که در پایه تخت با مجدالملک حضور یابند تا در حضور وی سخنی را که مجدالملک درباره وی گفته بود با او رویرو کند. «علی‌الرسم هر دو مقابل یکدیگر زانو زدند، پادشاه اشارت فرمود که صاحب فروتر از وی زانو زند...»

این گونه اهانت‌ها و بی‌احترامی‌ها به صاحب می شد و او از فرط جلادت و مردی از آن رفتارهای زشت شکایتی نمی کرد. تا آن که روزی در اثنای مجلس بزمش صاحب سه نوبت ایلخان را کاسه گرفت و از قبول آن اعراض رفت. در کتّوب رابع از غایت جلادت،

دفع شماتت دشمن را زانو زده عرض کاسه کرد. پادشاه از گوشت‌هایی که حرمت آن در نص کتاب کریم محقق شده است تکه‌ای را با سرِ کارد برداشت و به سوی او دراز کرد. شمس‌الدین زمین بوسیده آن پاره گوشت را بخورد. بعد از آن ایلخان آن جام را نوشید و مجلسیان را گفت که نیک پر دل مردی است هر چند از او و قبول کاس اعراض فرمودیم اقبال بر آن زیادت نمود. مع هذا در خاطر آن بود که اگر آن تکه را رد کند هم به سر این کارد دیده او را از حدقه همچو این تکه برمی‌داشتم...»<sup>۱</sup>

باقی این داستان مربوط به بحث ما نیست. شمس‌الدین از سعایت مجدالملک رهایی یافت و مجدالملک در سال ۶۸۱ ه. ق. به قتل آمد. خواجه شمس‌الدین به وزارت سلطان احمد تگودار برادر اباقاخان رسید و پس از چندی که سلطان احمد در جنگی با ارغون کشته شد و ارغون به جای وی نشست خواجه اندیشید به شیراز و هرموز برود و از آن جا راه هند در پیش گیرد. اما از بابت خاندان خود آسوده خاطر نبود و مصمم شد که نزد ایلخان بیاید. ایلخان نیز نخست از سر جرایم او درگذشت اما بعد بر اثر سعایت امیر بوقا و متهم کردن خواجه به مسموم کردن پدر ارغون او را به محاکمه بردند و بر او تهمت‌ها بستند و سرانجام به سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر در آذربایجان او را به قتل آوردند و چهار پسرش یحیی، فرج‌الله، محمود و اتابک را در همان سال و پسرش خواجه هارون را در ۶۸۵ و نواده‌اش علی بن خواجه بهاء‌الدین، محمد و منصور بن عظاملک را در ۶۸۸ بکشتند.<sup>۲</sup>

کاسه گرفتن بدین معنی در بیتی از غزلی از عبید زاکانی شاعر معاصر خواجه حافظ بدین مطلع:

عزم کجا کرده‌ای باز که برخاستی موی به شانه زدی زلف بیاراستی  
آمده است:

دوش در آن سرخوشی هوش ز ما می‌ربود

کاسه که می‌داشتی، عذر که می‌خواستی<sup>۳</sup>

۱. تاریخ و صاف، چاپ افست تهران از روی چاپ بمبئی، ۹۵ - ۹۶. آنچه در متن آمده عین متن و صاف نیست و برای آسان‌تر شدن تغییرهای کوچکی که محل معنی نباشد در آن داده شده است. برای دیدن عین گفته و صاف به متن رجوع فرمایید.

۲. برای اطلاع بیشتر از احوال این خواجه و نیاکان و فرزندانش رجوع کنید به بخش اعلام فرهنگ معین در ذیل: صاحب دیوان.

۳. کلیات عبید زاکانی، به اهتمام پرویز اتابکی، تهران، زوار، ۱۳۴۳ خورشیدی، ص ۹۴.